

# صفر قهرمانیان؛ قهرمان بی ادعا

## مهرداد راستگوی اقدم



مردانی که سینه به گلوله جوخه اعدام سپردند تا سر به طناب دار. گروهی نیز گریختند و به اسارت غربت گرفتار شدند؛ ولی از این هزاران هزار نفر یکی هم صفر قهرمانیان بود که راه عراق پیش گرفت و طعم اسارت زندان‌های آنجا را هم چشید، تحمل نکرد و بازگشت تا در خاک وطن اگر زندانی شود و یا اگر خوش‌ریخته شود، بگذار این خون در خاک وطن ریخته شود و اگر جوری رسد در کنار هموطن رسد. او که در سال ۱۳۲۵ در پی محاصره و شکست و تارومار وحشیانه حکومت از کردستان به عراق گریخت و زندانی شد و پس از مدتی سرگردانی و تحمل زندان و سختی‌های فراوان، در سال ۱۳۲۷ به ایران بازگشت و در اسفندماه همان سال در یکی از روستاهای ارومیه دستگیر و حرکت ایستادگی او از زندانی به زندان دیگر آغاز شد. او در آذرماه ۱۳۲۹ در دادگاه نظامی لشکر تبریز محاکمه و حکم زیر صادر گردید:

- ۱- به خاطر خلع سلاح پاسگاه‌های ژاندارمری، محکوم به حبس ابد
- ۲- به خاطر همکاری با بارزانی‌ها، محکوم به ده سال زندان
- ۳- به خاطر داشتن شناسنامه جعلی، محکوم به سه سال زندان
- ۴- به خاطر قیام مسلحانه علیه امنیت کشور و براندازی نظام، محکوم به اعدام

و این حکم بعد از سال‌ها در دهه سی تقلیل یافت، اعدام به ابد تبدیل شد و او که از زندان‌های مراغه، تبریز، ارومیه و تبریز شروع کرده بود، زندان‌های او از آذربایجان عبور کرد تا زندان‌هایی چون برازجان، قصر، اوین، کمیته و... را نیز تجربه نمود و در کنار مردان بزرگی از هر فکر و عقیده شب‌های طولانی زندان را به صبح رسانید. او سی و سه سال از عمر خود را در زندان‌های ایران و عراق گذراند. بارها از سوی رژیم و دستگاه امنیتی آن تحت فشار قرار گرفت تا تقاضای عفو کند، اما هیچ‌گاه به خواسته آنان تن در نداد تا رکورد زندانیان سیاسی (۲) را بشکنند و به این ملت درس استقامت را بیاموزد؛ آنچه را که خود نیکو آموخته بود. او که برای خلق و آزادی خلق از یوغ استعمار اسلحه به دست گرفته بود و راه مبارزه پیشه خود

روز چهارشنبه بیست و دوم آبان‌ماه، ۱۳۸۱ پیکر مردی به استقامت کوه سهند را از مقابل بیمارستان ایرانمهر تهران توسط جمعیتی حدود دوهزار نفر تشییع نمودند تا در امامزاده طاهر کرج به خاک بسپارند. این قهرمان، این اسوه مقاومت و ایستادگی کسی نبود مگر "صفر قهرمانیان". مردی که سی و سه سال از عمر خود را در زندان‌های رژیم پهلوی سپری نمود.

صفر قهرمانیان در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در روستای شیشوان آذربایجان (۱) چشم به جهان گشود. پدرش دهقانی بود به نام محمدحسین و مادرش به نام گوهرتاج. او در فضای آزادی بعد از سال‌های ۱۳۲۰ زمانی که ایران از شر رضاخان خلاصی یافته بود، دست در دست آزادیخواهانی چون داداش تقی (زاده ۲) و ربیع‌الله کبیری (۳) نهاد، ولی خروج رضا شاه از ایران، اشغال وطن توسط متفقین را در پی داشت؛ ارتش سرخ از شمال و انگلیس و آمریکا از جنوب و غرب. این نابسامانی مملکت فرصتی ایجاد کرد تا مردم آذربایجان پس از شکست جنبش‌های دموکرات، شیخ محمد خیابانی و لاهوتی کرمانشاهی سومین جنبش دموکرات را از نوعی دیگر تجربه کنند. صفر قهرمانیان دهقانی بود دهقان زاده که از جور ستم ملاکین و خوانین بسیار دیده و شنیده بود و چون دیگر مردم آذربایجان در همسایگی کشوری که یک ششم کره زمین را دربر می‌گرفت و پرچمی به نام سوسیالیسم را برافراشته بود و نوید مبارزه با فئودالیسم و سرمایه‌داری سر می‌داد و نفی استعمار را شعار خود ساخته بود، و امی داشت تا گام در راه‌هایی نهند. رهایی از مستبدین، رهایی از جور و ستم مالکین و رسیدن به آزادی و عدالت. با سلاح به‌جا مانده از ارتش متفقین و آنچه که از شمال می‌رسید جمهوری قد برافراشت به نام دموکرات آذربایجان در زیر علمای به نام فرقه دموکرات. دیری نپایید که ارتش سرخ، خاک آذربایجان را ترک گفت و با او آمدگان، با او همراه شدند، مانند آنانی که نه با کسی آمده بودند و نه دل به کسی بسته بودند. جمع کثیری که ماندند و مقاومت کردند و کشته شدند و گرفتار و اسیر و اعدام گردیدند. چه



## در زمان حیات او که در سن ۵۷ سالگی از زندان استبداد رهایی یافت، ما نه بر سینه او مدال آویختیم، نه بوسه‌ای بر پایداری و پایداری او ساختیم. سی و سه سال مستبدین به زندانش کردند و ما بیست و سه سال به زندان نسیان و فراموشی افکندیم

ساخته بود و سی و سه سال زندان را تحمل نمود تا در آبان ماه سال ۱۳۵۷ به دست همان خلق، درهای زندان‌ها شکسته شود و صفرخان طعم آزادی را در کنار آزادی مردم بچشد. صفرخان اعدام نشد. او چون دیگر همزمانش کشته و آواره و اسیر غربت نشد. او پس از سی و سه سال حبس، آزاد شد. گروهی در غربت به خفت جان سپردند و گروهی ماندند و آزادی را ندیدند و گروهی نیز شهادت را پی گرفتند و رفتند. صفرخان مانند تا همه او را ببینند، که او نیز به نوبه خود به ندای "هل من ناصر ینصرنی" حسین لبیک گفت. او قهرمانی بود از قهرمانان تاریخ بشریت که دین خود را به انسانیت ادا کرد. به جامعه بشریت که شاید دیگر رهروان آزادی راه او پیشه خود سازند و صبر و استقامت را از او بیاموزند.

در زمان حیات او که در سن ۵۷ سالگی از زندان استبداد رهایی یافت، ما نه بر سینه او مدال آویختیم، نه بوسه‌ای بر پایداری و پایداری او ساختیم. سی و سه سال مستبدین به زندانش کردند و ما بیست و سه سال به زندان نسیان و فراموشی افکندیم، انگار که خواستیم در خاک نسیان فراموشش سازیم و در فراموشخانه‌های پنهان، فرزندان این خاک درس شرف را از که بیاموزند تا به کی آنچه خود داریم از بیگانه تمنا کنیم. همه عالم نلسون ماندلا را برای بیست و هفت سال زندان می ستایند. ۲۷ سال ایستادگی و پایداری، ۲۷ سال جوانمردی و آزادیخواهی، برابری و عدالت، صفرخان نیز گ چه به یاد نبود، ولی نلسون ماندلای دیگری بود؛ قهرمانی دیگر در راه آزادی و عدالت خواهی. او نیز تشنه‌ای بود در پی عدل و آزادی و با شرافت ریستن.

از هر فرقه و دسته‌ای که بود، انسانی بود والا، در راه طلب حق و حقیقت. در زندان هم بند بزرگمردانی چون مهندس بازرگان، دکتریدالله سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، احمدعلی بابایی، دکترشیبانی، ابوالفضل حکیمی، دکتر عالی، محمد مهدی جعفری، محمد بسته‌نگار، مصطفی مقیدی، مجتبی مفیدی، مهدی حمصی، شاملو، قالیچه‌چیان، عباس عاقلی زاده، منوچهر صفا، محسن طاهری، و کیلی، عزیز یوسفی، غنی بلوریان، جلیل گادانی، محمدعلی پیدا، بدرالدین مدنی، حمید فام نریمان، علی ناچیز، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله طالقانی، کاظم بجنوردی، حاجتی کرمانی، آیت‌الله منتظری، علی عمویی، بیژن جزئی و... بود.

آری او بود و همزمان او. همه انسان‌ها آمدند و رفتند و می روند، ولی قهرمانان قهرمان می مانند و صفر قهرمانی چون قهرمان زیست و در سکوت قهرمانان مرد.

بیرگون اسیر دوشموش بیر قهرمانی      روزی قهرمان اسیری  
سورغایا، سئوالا چکئده جلااد      در سئوال و جواب جلااد

من سیزین النیزده نولمه ره م دئدی

گفت من هرگز در دست شما نمی میرم

منی زامان - زامان یاشادار حیات (۵)

و تاریخ مرا برای همیشه جاودانه می سازد  
تک تک مبارزان همانا آیه‌ای از جاودانگی راه حق‌اند که هرگز نمی میرند. "ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون" کشتگان راه خدا تنها آنانی نیستند سر به جوبه دار و شمشیر ظلم سپردند و سینه به تیر کفر شکافته؛ آنان که عمر خود را در راه حق، که همانا آزادی و عدالت اتفاق کردند و زندگی خود را فدای بشریت نمودند. آنان نیز مصداق آیه الهی قرآن هستند، آنان هرگز نمی میرند تا تاریخ زنده است و انسان حسرت عدالت و آزادی را در دل دارد. قهرمانان از هر مکتب و راهی که باشند، حق و حاضرند.

و خدا بر ما رحمت کند که نه آنها را می شناسیم و نه راه آنها را می رویم  
و نه باوری داریم.

### پی نوشت‌ها:

۱- شیوشوان نام روستایی است در پنج کیلومتری خاوری دریاچه ارومیه و سه کیلومتری عجینسر و ۴۸ کیلومتری مراغه.

۲- داداش تقی زاده، اهل مراغه و یکی از اعضای فرقه دموکرات بود که در دانشگاه خلق سکوت تحصیل کرده بود و در زمان رضاخان، در زندان قصر، زندانی بود. پس از فرار رضاخان در شهریور سال ۱۳۲۰ به عنوان صدر کمیته فرقه در مراغه به فعالیت پرداخت. داداش تقی زاده یکی از نخستین کسانی بود که برای پیشبرد مبارزات طبقاتی به تشکیل انجاده‌های کارگری هفت گماشت. بعدها دستگیر و تیرباران شد.

۳- میرزا ربیع کبیری یکی از ملاکین مراغه بود. در جریان فرقه دموکرات آذربایجان، فرمانده فداییان در آزادسازی مراغه، میان‌آب، هشتروند، چار اویماق و هولالو بود و در حکومت فرقه دموکرات آذربایجان وزارت راه، پست و تلگراف و تلفن را به عهده داشت. هنگام یورش ارتش شاه، مقاومت نمود و سرانجام دستگیر و اعدام شد.

۴- نلسون ماندلا با ۲۷ سال زندان، به عنوان زندانی سیاسی و صفر قهرمانیان با سی و سه سال زندان در جهان به عنوان زندانیان سیاسی ای که بیشترین مدت را در زندان به سر بردهند مشهورند و این یک رکورد محسوب می شود.  
شاین شمر از بالاش آذراوغلو شاعر مینهن دوست آذربایجان است.